

خانواده و شکاف نسلیها

خلیل کمر بیگی

بیان مسئله و ضرورت آن

رویاری با دنیای جدید جامعه، ما را دچار تحولات فراوان نموده است. این تحولات از نظر نوع، عمق و تنوع با تمام تحولات دوران گذشته متفاوت می‌باشد. جامعه جدید نیازهای جدیدی را داراست و لذا تحولات آنها نیز نسبت به جوامع گذشته متفاوت می‌باشد. جوامع در حال گذار بیشتر از جوامع سنتی و صنعتی در مسیر اصلی این تحولات قرار دارند. جامعه ما از منظر جامعه‌شناسی توسعه در مرحله گذار از سنتی به سوی ساختار اجتماعی و فرهنگی جدیدی حرکت می‌کند و ویژگی عمده‌ای که این جامعه را از بسیاری از جوامع دیگر ممتاز می‌سازد آن است که در پروسه گذار نمی‌خواهد به سنت و گذشته خود و نظام ارزشی آن پشت کند و لذا دوران سختی را در پیش روی خود داشته و همین عوامل بر سؤالات و مباحث پیرامون گذار می‌افزاید.

بحث (ارزشها)^(۱) و تغییر در نظام ارزشی از مباحث مهمی است که در شرایط گذار، خود را بیشتر متجلی می‌سازد. تغییرات ارزشی که بر اثر شرایط جدید جامعه به وجود آمده سبب گردیده که روان‌شناسان اجتماعی، قرن حاضر را دوران

تزلزل ارزشها بنامند. آنچه را که از نسل گذشته بعنوان ارزش مطرح گردیده و تا دوران نوجوانی بعنوان بایدها و نبایدهای زندگی خود را نمایان ساخته است از مرحله نوجوانی به بعد با دیده شک و تردید به آنها نگرسته می‌شود و نوجوان با حساسیت و تأمل فراوان به آنها نگاه می‌کند. شاید بتوان گفت که همین قشر نوجوان مخاطبان اصلی تغییرات را تشکیل داده و همین گروه سنی هستند که جاده صاف‌کن تغییرات در جوامع محسوب گردیده و برای پذیرش ارزش‌های جدید اعلام آمادگی کرده و سبب می‌گردد که در شرایطی جدید، اجتماعی گردند. در این شرایط جدید که نوجوان اجتماعی گردیده منبع ارزشهای او از حالت تک‌بعدی خارج و خانواده تأثیر عمده و یگانه خود را از دست می‌دهد و لذا این تنوع منابع ارزشی سبب بوجود آوردن انسانی نو می‌گردد.

در جامعه جدید خانواده بسیاری از کارکردهای پیشین خود را یا از دست داده یا ماهیتشان تغییر می‌کند. روابط خانوادگی همانند روابط بین والدین و فرزندان نیز تحت شرایط جدید اجتماعی تغییر کرده و دگرگونی‌هایی را بوجود آورده است. همین تغییر در روابط که به تفاوت در نظام ارزشی منجر می‌گردد سبب ایجاد فاصله بین نسل گذشته و جدید گشته که از آن به «شکاف نسل‌ها»^(۱) تعبیر می‌شود.

شکاف بین نسل‌ها پدیده‌ای اجتماعی است که نه تنها کشور ما بلکه تقریباً تمامی کشورها و علی‌الخصوص کشورهای در حال توسعه با آن روبرو بوده، این پدیده بین المللی است و مختص جوامع خاصی نیست. جوامع هر چه بر سرعت استفاده آنها از پیشرفت‌های مبتنی بر دانش فنی، تحولات جمعیتی، شهرنشینی و... افزوده گردد با این پدیده به شکل عمیق‌تری روبرو خواهند شد. فن‌آوریها و مسائل

جدید اجتماعی نسلی جدید را درون خود پرورش داده و در فرآیند جامعه پذیری نسل جدید که خواهان برقراری ارتباط مؤثر با دیگران و بهره‌گیری از میراث گذشتگان است خلل ایجاد می‌کند. تفاوتی را که بر اثر نحوه جامعه پذیری در نظام ارزشی به وجود می‌آید به خودی خود، آسیب و معضل محسوب نمی‌گردد چرا که تفاوت و اختلاف امری طبیعی است. آنچه که مهم تلقی می‌شود آن است که دامنه این تفاوت‌ها و اختلافات به ستیز و تضاد منجر نگردد. با شناخت درست و علمی از این پدیده می‌توان به نوعی، از آسیب‌های ناشی از آن کاست و در مدت زمان کوتاه‌تر و با سرعت بیشتر به سوی رشد و پیشرفت گام برداشت.

از آنجائیکه ارزش‌ها نمایانگر گرایش‌های افراد و تعیین کننده رفتارهای فردی و اجتماعی محسوب می‌گردند کنکاش و پژوهش پیرامون آن به شناسایی رفتارهای مورد پسند جوانان منجر گردیده و به خانواده‌ها الگوهای جدید رفتار با نوجوان را می‌آموزد. شناختن الگوهای صحیح تربیتی چه از سوی والدین و چه از سوی فرزندان هزینه‌های فراوانی را بر دامان جامعه و خانواده‌ها بر جای می‌نهد و نهایتاً پژوهش پیرامون این موضوع، سبب شناسایی مشکلات و موانع بر سر راه نوسازی در جامعه و حرکت به سوی وفاق اجتماعی، تقویت بنیان خانواده، نهادینه کردن قوانین و ایجاد اصلاحات اجتماعی و تشکیل جامعه مدنی خواهد شد.

نقش خانواده در جامعه‌پذیری

خانواده^(۱) به عنوان نخستین واحد اجتماعی در سالهای حیات اولیه کودک مهمترین نقش را در فرآیند اجتماعی کردن او، بر عهده دارد. کودک در اثر

وابستگی عاطفی، آموزه‌های اجتماعی چون زبان، ارزش‌ها و هنجارها را می‌آموزد و با توجه به این که کودک برای ارزشیابی آموخته‌های خود هیچ تجربه و منبع دیگری را نمی‌شناسد در نتیجه تمام جریان جامعه‌پذیری بطور عمده بر وی تسلط می‌یابد و تمام ابعاد وجودی او را در بر می‌گیرد.

البته باید در نظر داشته باشیم که فرآیند اجتماعی شدن فرد در محیط خانوادگی تلفیقی از جامعه‌پذیری آگاهانه و ناخودآگاه است، یعنی به عبارتی الگوهای رفتار متقابل در درون خانواده ممکن است مدل‌های ناخواسته را برای شکل‌دهی رفتار و شخصیت بعدی کودکان، یعنی زمانی که به سن بلوغ می‌رسند فراهم سازد. (تیموری، ۱۳۷۷)

خانواده کوچکترین گروه صمیمی و محلی، مؤثرترین و با نفوذترین و مهم‌ترین عامل آن چیزی است که امروزه «اجتماعی شدن نخستین» می‌نامند. ساده‌ترین مهارت‌های بدنی از قبیل چنگ زدن، چیزی را در دست گرفتن، قدم زدن، لباس پوشیدن، بستن دکمه‌ها و بند کفش و کمربند، اساسی‌ترین آداب سکوت و سخن گفتن و رسوم، اساسی‌ترین آگاهی‌ها از زبان، لغات، لهجه و طرز برخوردها و... در خانواده آموخته می‌شود. در واقع اولین توجه به خود (فردیت) چه از نظر خودآگاهی و چه از نظر جهت‌درک خویشتن به عنوان مرد یا من در خانواده شکل می‌گیرد. کودک ابتدا در خانواده به یک شخص اجتماعی تبدیل می‌شود و خانواده او را در جهت گسترش شخصیتش تحت تأثیر قرار می‌دهد و آن چه را بعداً در زندگی وی رخ خواهد داد، تعیین می‌کند. اهمیت خانواده به منزله عامل اجتماعی شدن کودک دارای دو جنبه کاملاً روشن است. آن چه طی ابتدایی‌ترین سالهای زندگی در درون خانواده اتفاق می‌افتد، در بقیه دوران زندگی، شخص را تحت تأثیر قرار

می‌دهد و آن چه بعدها نیز استمرار می‌یابد، یعنی به صورت عادات اساسی، نظرها، عواطف، باورها، استمرار و حفظ رفتارهای منظم و کسب صفات مطلوب برای زندگی اجتماعی سراسر زندگی بزرگسالی را شکل و جهت می‌دهد برای جامعه اهمیت اساسی دارد.

تأثیر خانواده تنها به دایره محدودخانه یا سالهای اولیه دوران کودکی منحصر نمی‌شود، خانواده در ساختار اجتماعی نیز جایگاه ویژه‌ای دارد و در هر ناحیه یا محل معین، محیط‌های روستایی و شهری، در شرایط اقتصادی و سبک‌های مختلف زندگی، اجتماعات معین و بالاخره در طبقات اجتماعی متفاوت دارای ویژگی خاصی است. اما هر خانواده‌ای پیوسته منش‌ها و کیفیات زندگی و باورهای مکتوم خود را باز تولید می‌کند و به طور گریز ناپذیری در قالب شرایط و موقعیت ویژه‌ای که در آن قرار دارد، خود را با شرایط محیط تطبیق می‌دهد. این بدان معناست که برای کودک از تولد تا بزرگ سالی، خانواده به طور مستمر، واسط و میانجی همه عناصر فرهنگ با اجتماع وسیع‌تر است.

کودکی که در خانواده‌ای که پدر مدیر بانک یکی از شهرستان‌هاست بزرگ شده و در خانواده خود با مباحثی از نظام دموکراسی و جامعه مدنی و قدرت صنفی (سندیکای)، احزاب سیاسی، موسیقی کلاسیک، پلیس، و غیره آشنا شده است، در مقایسه با کودک دیگری از خانواده‌ای که پدر ماهیگیر یا معدنچی یا کشاورز است، مسائل را به گونه دیگر در می‌یابد این بدان معنا نیست که تک‌تک افراد، محصول محیط‌های اولیه زندگی خود هستند بلکه ادراک و تجارب آنها وابسته به عواملی است که از سالهای اولیه زندگی آنها تأثیر پذیرفته و از محیط خانواده شان ناشی شده است. این تأثیر‌گزینشی خانواده، به منزله میانجی فرهنگی، بستر رشد فرهنگی کودکان در

مدت زمانی بسیار طولانی است، یعنی تأثیری که از ابتدای تولد تا آخر دوره میانسالی کامل، از تولد تا کودکی و بزرگسالی و حتی تا آخر عمر با وابستگی کمتری ادامه می‌یابد. (توسلی، ۷۹، ۸۴-۸۲)

هر چند امروزه بسیاری از کارکردهای پیشین خانواده به موسسات و نهادهای دیگری واگذار گردیده اما همچنان خانواده بعنوان اساسی‌ترین عامل اجتماعی کردن محسوب گردیده و کودک را در خلال سالهای طولانی به عمیق‌ترین وجه تحت تأثیر قرار می‌دهد.

خانواده و شکاف نسلها^(۱)

خانواده پایه اساسی اجتماع و سلول زنده زندگی و حیات بشری است و در وسیعترین مفهوم کلمه، خاستگاه اعضای خویش و پناهگاه آنان است. پناهگاهی که نخستین تجربه انسان برای اجتماعی زیستن در آن صورت می‌گیرد. از خانواده است که فرد بر می‌خیزد و به خانواده است که فرد روی می‌آورد تا در آنجا، گروهی با یکدیگر پیوندی نزدیک و صمیمی دارند آرام می‌گیرد. (قنادان، ۷۵، ۱۶۷). این حقیقت به اثبات رسیده است که تا سنین دوازده سالگی رشد اجتماعی کودکان و نوجوانان صرفاً محدود به چرخه خانواده است، حتی پس از این مرز سنی، نیز تأثیر جو خانوادگی بر کودکان و نوجوانان ادامه دارد. در نتیجه، آثار و مظاهر همدردی، گذشت، عشق، عدالت، صداقت یا عکس آن یعنی خودبینی، دروغ‌گویی و... ریشه‌های خود را از خانواده باز می‌یابد. (شیخی، ۷۷، ۶۸)

در جامعه جدید الگوی خانواده به سرعت دستخوش تغییر شده است،

سرعت متفاوت سازگار شدن اعضای خانواده با نظام فرهنگی جدید می‌تواند بطور جدی نقشها و سلسله مراتب درون خانواده را تحت تأثیر قرار دهد. برای مثال هنگامیکه بچه‌ها زبان جدید را به سرعت یاد گرفته و زبان بومی خود را به دست فراموشی می‌سپارند این در حالی است که یادگیری زبان جدید برای والدین به کندی صورت می‌گیرد، این امر موقعیتی پدید می‌آورد که والدین را برای تغییر بسیاری از کارکردهای اجتماعی، وابسته به فرزندان نماید و لذا این مسئله نقش و پایگاه والدین را واژگون می‌سازد. والدین و فرزندان به سبب آنکه زمینه‌ها و تجربه‌های زندگی‌شان متفاوت می‌باشد لذا دارای نظام‌های ارزشی متفاوت و دیدگاه‌های مختلفی می‌باشند. اغلب بچه‌ها، والدین خود را از مد افتاده و خود رای می‌دانند و از سوی دیگر والدین نگران آن هستند که فرزندان بر خلاف سنتها حرکت می‌کنند. این مسائل موجب کشمکش و اندوه متقابل می‌گردد. توانایی فرزندان برای کنار آمدن با شرایط جدید ارتباط ملاحظه‌ای با توانایی والدین در کنار آمدن اضطراب‌ها و نگرانی آنها در این جامعه دارد. فرزندان قادرند که با مظاهر جامعه جدید کنار آیند و در این جامعه، والدین نگران از دست دادن موقعیت اجتماعی و قدرت خود هستند. (Azimi, 1998) بر طبق نظر «میشل فوکو»^(۱) و «آرلت فارگ»^(۲) امروزه ازدواج‌های رسمی و غیر رسمی و تشکیل خانواده، دیگر کارکردهای اجتماعی قبل را ندارد و فرزندان مزاحم شده‌اند، این پایگاه دوگانه فرزندان (بعنوان عضو خانواده و بیگانه خانواده) است که برای بزرگترها مزاحمت ایجاد می‌کند. (ربانی، ۸۰، ۲۴)

پدر و مادر اولین کسانی هستند که زیربنای شخصیت سالم یک نوجوان را می‌گذرانند. معمولاً والدین، نوجوان خود را بصورت کودکی می‌نگرند مثل اینکه

گذشت زمان تغییر در وی نداده است.

عدم درک نوجوانان باعث کشمکش بین آنان و والدین می‌شود. نوجوانان به خود حق می‌دهند که در مسائل مربوط به خانه اظهار نظر کنند و افکار و عقاید و اعمال اعضاء خانواده را مورد سؤال قرار دهند. نوجوان آن کودک سر به راه قبلی نیست و در مقابل تحکم و دستورات والدین مقاومت می‌کند. مخالفت یکی از خصوصیات دوره نوجوانی است. نوجوان با افراد ذی نفوذی که در اطراف وی هستند به مخالفت بر می‌خیزد. والدین نیز در دایره مخالفت وی قرار دارند. این مخالفت یکی از خصوصیات دوره نوجوانی است. این مخالفت به خاطر تشخیص طلبی یا کسب استقلال یا جداسازی خود از دیگران است. در پژوهشی که در اصفهان انجام گرفته ۷۶ درصد از دانش‌آموزان و ۸۰ درصد از کارگران در نمونه‌ای، ابراز داشته‌اند که والدین خود را دوست دارند. ولی از جانب والدین خود مورد بی‌مهری قرار می‌گیرند و والدین، آنها را درک نمی‌کنند و همین امر باعث مخالفت آنان با والدین خود می‌شود. نوجوانانی که والدین، خود را دوست می‌داشتند در مقابل دستور آنان ۵۷ درصد از دانش‌آموزان و ۸۵ درصد از نوجوانان کارگر از روی میل اطاعت می‌کردند و ۳۱ درصد از دانش‌آموزان و ۱۰ درصد از نوجوانان کارگر دستورات والدین را با بی‌میلی انجام می‌دادند.^(۱)

پدران و مادران ایرانی درباره سازگاری نوجوانان خود، عقاید متفاوتی

دارند. اعتقاد آنان در جدول زیر خلاصه شده است:

۱- برای اطلاعات بیشتر، رک به دکتر بالایان، روان‌شناسی بلوغ، ص ۲۲ و ۲۴.

اعتقاد کلی والدین	درصد پدران	درصد مادران
اصولاً نوجوانان را ناسازگار می دانند	۱۷	۲۱
نسبتاً نوجوانان را ناسازگار می دانند	۲۵	۲۴
کمی نوجوانان را ناسازگار می دانند	۳۸	۳۴
اصولاً نوجوانان را سازگار می دانند	۲۰	۲۱

از جدول فوق چنین استنباط می شود که حدود ۸۰ درصد از والدین به نوعی نوجوانان خود را ناسازگار می دانند چنین برداشتی از نوجوانان باعث رفتار خاصی در والدین می شود. آنچه مهم است فهم این ناسازگاری و دلایل آنست که به والدین کمک می کند تا رابطه بهتری با نوجوان خود برقرار کنند.

نوجوانان هم به سهم خود رفتار والدین را قبول ندارند و آنانرا از نظر نوع رفتار تأیید نمی کنند. تجزیه و تحلیل رفتار در ۶۲۳ خانوار در تهران نشان داد که فرزندان، رفتار والدین خود را کاملاً تأیید نمی کنند. اکثریت آنها رفتار والدین خود را قبول ندارند و حتی مایل نیستند که همان رفتار را به فرزندان خود منتقل نمایند جدول زیر درصد اعتقاد فرزندان را نسبت به رفتار والدین نشان می دهد.

اعتقاد فرزندان	درصد پسران	درصد دختران
اصلاً اعتقاد ندارند	۳۲	۳۳
کمی اعتقاد دارند	۲۶	۲۹
اعتقاد نسبی دارند	۲۴	۲۲
خیلی اعتقاد دارند	۱۸	۱۶

نگاه اجمالی به جدول فوق بیانگر این امر است که ۳۲ درصد از پسران و ۳۳ درصد از دختران به رفتار والدین خود اصلاً اعتقاد ندارند و این نشانه خلاء

بزرگی است که بین فرزندان و والدین آنان وجود دارد.^(۱)

خصوصیات و نحوه رفتار والدین به تکامل شخصیت نوجوان کمک می‌کند و یا جلوی رشد طبیعی او را می‌گیرد. خصوصیات والدین را می‌توان بصورت‌های زیر ترسیم کرد:

اول، پدر تند خو و مستبد، مادر مهربان و آرام

دوم، پدر مهربان و آرام، مادر تندخو و مستبد

سوم، پدر تند خو و مستبد، مادر تندخو و مستبد

چهارم، پدر مهربان و آرام، مادر مهربان و آرام

در خانواده نوع اول پسر ممکن است خود را با پدر انطباق دهد و از روش تحکم‌آمیز وی تقلید کند. پدر را الگو قرار دهد و هر گونه خشونت را سرکوب کند و خواهر و برادر کوچکتر از خود را مورد ضرب و شتم قرار دهد، بعداً در برابر مردم از روش پر خاشجویانه‌ای که از پدرش آموخته است استفاده کند یا ممکن است پسر رفتار مادرش را سرمشق خود قرار دهد و رفتار و خصوصیات زنانگی در وی تقویت شود در اینصورت از داشتن رفتاری مردانه محروم می‌ماند و در زندگی اجتماعی و زناشویی با مشکلاتی مواجه می‌گردد. دختر نیز ممکن است خود را با مادر منطبق کند و از نظر رفتار مادری مشکلی نداشته باشد ولی تصویر نادرستی از مردان پیدا می‌کند و همه مردان را مانند پدر خود می‌انگارد و در زندگی بعدی و در برخورد با مردان مشکلاتی خواهد داشت.

۱- برای اطلاعات بیشتر، رک به روابط بین فرزندان و والدین از انتشارات اولیاء و مربیان.

در خانواده نوع دوم دختر نمی‌تواند به آسانی خودش را با مادرش انطباق دهد و در ایفاء نقش واقعی خود بعنوان یک دختر دچار اشکال می‌شود. انطباق با مادر و پیروی از رفتار وی موجب می‌شود که در مناسبات خود با دیگران مستبد باشد و نتواند در روابط اجتماعی موفق گردد. پسر به سادگی در این خانواده با پدر انطباق می‌یابد و رفتار او را الگو قرار می‌دهد ولی در اثر نداشتن یک الگوی مناسب در رفتار مادری با مشکلاتی در آینده مواجه می‌گردد و نمی‌تواند در برابر جنس مخالف رفتار مناسبی داشته باشد. پسران چنین خانواده‌ای نسبت به زنان بدبین بوده و همواره آنانرا مورد سرزنش قرار می‌دهند.

در خانواده سوم نه پسران و نه دختران الگوی مناسبی برای رفتار خود ندارند. نوجوان از طرف پدر و مادر مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد و نمی‌تواند رفتار مناسبی را فراگیرد. این خانواده‌ها زیر بنای مشکلات نوجوانان را می‌گذارند و چه بسا باعث بزهکاریها و انحرافات آنان می‌شوند.

خانواده ایده‌آل، خانواده نوع چهارم است در چنین خانواده‌ای روابط صمیمی و توأم با احترام و تفاهم است. شاید بتوان خانواده نوع چهارم را خانواده خویشتن ساز لقب داد. سه نوع دیگر خانواده‌ها به نوعی سلطه‌جو هستند که یکی از والدین یا هر دوی آنها می‌خواهند با قدرت و سلطه تحکم کنند. در این خانواده، مجالی برای ارتباط صحیح ایجاد نمی‌شود و تفاهمی در برخورد با مسائل وجود ندارد. (احمدی، ۳۸، ۷۵-۳۳) در این نوع خانواده‌ها که شکاف نسلیها به میزانهای مختلفی دیده می‌شود، فرزندان هر چند ممکن است تا مدت زمانی خاص، از پدر

خویش اطاعت کنند و اوامر او را مطیع بدانند اما هنگامیکه به سن خاصی رسیدند و نشانه‌های استقلال‌طلبی در آنها نمایان گشت دامنه اختلافات او با پدرش آشکار می‌گردد و هر روز بر میزان شکاف میان خود و پدرش می‌افزاید. او دیگر به رفتارهای تحکم‌آمیز گردن نمی‌نهد و به افراد و سازمانهای دیگری جهت رفع نیازها و برقراری ارتباط پناه می‌برد. اما در خانواده نوع دوم این شکاف میان فرزندان با مادر خود دیده می‌شود و مادر دیگر الگویی برای فرزندان محسوب نگشته، ارزشهای مورد نظر فرزندان با مادر خود متفاوت و حتی متضاد می‌گردد. اما در خانواده نوع سوم است که میزان شکاف نسل‌ها به نحو بارزی آشکار می‌گردد. هیچکدام از والدین الگویی مناسب برای فرزندان نبوده و ارزش‌ها و هنجارهای مورد نظر والدین دیگر برای فرزندان کارآمدی لازم را نداشته و به نوعی با ارزش‌های فرزندان متضاد می‌گردد. گسترش میزان شکاف بین والدین و فرزندان در این خانواده‌ها ممکن است به ستیز و خشونت میان والدین و فرزندان منجر گشته و بر دامنه نابهنجاریها و آسیب‌های دیگر اجتماعی بیفزاید، اما در خانواده نوع چهارم شکاف میان والدین و فرزندان به کمترین حد خود می‌رسد. در این نوع خانواده‌ها، فاصله میان والدین و فرزندان به کمترین حد خود رسیده و خانواده‌ها از تحمیل ارزشهای مورد نظر خود بر فرزندان امتناع کرده و فرزندان نیز با فراغت بال و آزادی خاطر از ارزش‌ها و هنجارهای مورد نظر والدین خود دست به انتخاب زده و آنها را در درون خویش نهادینه کرده، در این نوع خانواده‌ها تفاوت میان ارزش‌های والدین و فرزندان امری عادی و طبیعی تلقی می‌گردد.

«ویر جینیاستیز»^(۱) در تحقیقات فراوانی که انجام داده است ویژگی‌های

۱-رک به ویر جینیاستیز، آدم سازی، ترجمه: [دکتر بیرشک]، ص ۱۲.

خانواده آشفته و بالنده را در ویژگی‌های زیر تقسیم‌بندی می‌کند.

ویژگیهای خانواده آشفته:

- الف) ارزش شخصی افراد پایین است.
- ب) ارتباط غیر مستقیم و ناسازگار و غیر انسانی است.
- ج) قاعده‌ها، خشک، ناسازگار و غیر انسانی است.
- د) پیوند با اجتماع بر اساس ترس و آرام کردن خشم و سرزنش دیگران است.

ویژگیهای خانواده‌های بالنده و سرزنده

- الف) سطح ارزش شخصی افراد بالا است.
- ب) ارتباط مستقیم واضح و صریح و صادقانه است.
- ج) قاعده‌ها قابل انعطاف، انسانی، متناسب و دستخوش تغییر است.
- د) پیوند با مردم باز و امید بخش است. (همان، ۴۰)

به نظر می‌رسد از آنجائیکه در خانواده‌های آشفته مجالی برای اعتراض، پرسش و پاسخ دیده می‌شود و روابط در درون خانواده یک جانبه و مبتنی بر ترس می‌باشد شکاف بین اعضای خانواده دیده می‌شود. والدین در این نوع از خانواده‌ها به سبب آنکه ارزش‌های مورد نظر خود را حق مطلق می‌انگارند و اجازه آزمایش و خطا و حق انتخاب به فرزندان خود را نمی‌دهند در سنین بالاتر با فرزندان خود روابط تیره‌ای داشته باشند و هر روز بر فاصله آنها با فرزندان افزوده گردد. اما در خانواده‌های بالنده و سرزنده با ویژگی‌هایی که «ویر جینیاستیز» برای آنها بر شمرده است روابط بین والدین و فرزندان صمیمی بوده، والدین به فرزندان خود حق

انتخاب، اعتراض را داده و فرزندان در انتخاب ارزشهای خود آزاد بوده و توانایی انتقاد از برخوردهای والدین خود را دارند لذا چون روابط آنها بر مشی قدرت طلبانه و سلطه جویانه نیست فاصله بین والدین با فرزندان به حداقل خود کاهش یافته و پدیده شکاف نسلها در این خانوادهها دیده نشده و اگر دیده شود امری عادی و طبیعی تلقی گشته و روابط بین والدین با فرزندان به ستیز و خشونت نمی انجامد.

طلاق و طلاق روانی از پدیدههای اجتماعی تأثیرگذار بر شکاف نسلها در درون خانوادهها می باشند. سید احمد احمدی معتقد است وضعیت نوجوانان در خانوادههایی که یکی از اعضاء را به دلیل طلاق یا فوت از دست داده اند به مراتب مشکل تر است. در این خانوادهها اگر بصورت موجود خود باقی بمانند پسران گاهی جای پدر را می گیرند و تسلط خود را بر همه حفظ می کنند و مجال رشد آزاد عاطفی و اجتماعی را به دیگران نمی دهند. این دسته پیش از موقع، مسؤلیتها را پذیرا می شوند و از نظر رشد عواطف که لازمه زندگی بعدی آنها است مواجه با مشکلاتی می شوند آنان با همه کس می خواهند مانند برادران و خواهران کوچک خود رفتار کنند و عملاً این الگوی رفتاری باعث عدم ارتباط درست آنان با دیگران می شود. در پدیده طلاق روانی نیز با اینکه خانواده از نظر عرفی و قانونی از همسران تشکیل شده و با هم زندگی می کنند ولی از نظر روانی و درونی از همدیگر جدا هستند روابط آنان سرد و خشک و همراه با سرزنش و تهدید و گاه توبیخ و اهانت است. در چنین خانوادهای، نوجوان احساس می کند که به خانواده خود تعلق ندارد و آنها را مدل خوبی برای تبعیت نمی داند و به رفتارهای متعارض و ناسازگار کشانده می شود. (همان، ۴۰)

مهاجرت خانواده نیز از دیگر عوامل تأثیر گذار بر فاصله میان والدین و فرزندان، فرزندان با دیگر اعضای خانواده و نوجوان و جوانان با اعضاء جامعه می‌باشد. نوجوان و جوان با پا گذاشتن به محیط جدید ممکن است تشابهی با محیط قبلی نداشته باشد ارزش‌ها و الگوهای رفتاریش دگرگون می‌گردد. او برای یافتن الگوهای جدید رفتاری به شیوه‌های گوناگون متوسل گردد. دیده می‌شود بسیاری از والدین زمانی که از محیط قبلی بریده و به محیط جدیدی وارد گشته‌اند اعتماد به فرزندان خود را کم کم از دست می‌دهند چرا که انتظار دارند فرزند، رفتاری مشابه رفتار در محیط سابق را داشته باشد. اما از آنجایی که محیط جدید شرایط و الگوهای جدیدی را فراهم نموده و فرزندان برای سازگاری بیشتر با این محیط حداکثر تلاش خویش را به عمل آورده و دست به انتخاب و گزینش ارزشها و الگوهای جدیدی می‌زنند که ممکن است الگوهای سابق متفاوت و به نوعی متضاد باشد و لذا این امر برای والدین خود گران تمام شده و فرزندان خود را از دست داده تلقی می‌کنند.

اگر بخواهیم برای تبیین پدیده شکاف نسل‌ها، از الگوی ارتباطی «برن»^(۱) استفاده نماییم خواهیم دید که الگوی تحکمی کودک والد زمینه را برای گسترش میزان شکاف نسل‌ها مهیا می‌سازد. برن معتقد است: «هر فردی دارای شخصیتی سه بعدی است: اول بعد کودک یا تمام خواسته‌های اولیه، دوم بعد والد یا تمام الگوهای تحکم و سوم بعد بالغ یا تمام الگوی درست برخورد با واقعیتها در خانواده. دیاگرام زیر یکی از انواع ارتباطات را نمایش می‌دهد. در این الگوی ارتباطی پدر بر فرزند حکم می‌کند و نوجوان راهی جز قبول و پذیرش ندارد.»^(۲)

پدر	فرزند
کودک	کودک
والد	والد
بالغ	بالغ

بر اساس الگوی ارتباطی «برن» می‌توان نتیجه گرفت که فاصله میان کودک و والد در بعد والد زیاد بوده اما در الگوی بالغ این فاصله به کمترین میزان خود می‌رسد چرا که الگوی ارتباطی بین فرزندان و والدین دو طرفه و مبتنی بر پذیرش واقعیت‌ها و به دوری از روابط تحکم‌آمیز می‌باشد.

دکتر شعاری نژاد به سن تعارض و اصطکاک بین والدین و فرزندان اشاره می‌کند و علت‌هایی را نیز برای این اصطکاک برمی‌شمارد او معتقد است: تعارض و اصطکاک بین والدین و فرزندان معمولاً در ۱۴ و ۱۵ سالگی او پیدا می‌شود در این دوره است که نوجوان احساس می‌کند والدینش او را درک نمی‌کنند و مدعی می‌شود که معیارهای رفتاری آنها کهنه و قدیمی شده‌اند چنین قضاوتی نتیجه پیدایش شکاف نسلی به تعبیر دکتر شعاری نژاد شکاف فرهنگی است که بین والدین و فرزندان بوجود می‌آید. شعاری نژاد علت‌های زیر را در بروز شکاف فرهنگی میان والدین و فرزندان موثر می‌داند.

۱- معیارهای رفتار: نوجوانان غالباً معیارهای والدین خود را کهنه و قدیمی می‌پندارند و با آنها نیز هم‌نواپی نمی‌کنند.

۲- روش‌های انضباط: نوجوان روش‌ها و شیوه‌های انضباطی والدین خود را غیر

منصفانه با کودکان می خوانند.

۳- روابط با برادران و خواهران: نوجوان ممکن است برادر و خواهر کوچکترش را تحقیر کرده و از بزرگترها نیز متنفر باشد.

۴- وضع اقتصادی اجتماعی: هنگامیکه والدین قادر نباشند فرزند خود را در حد وضع اقتصادی و اجتماعی همسالانش اداره کنند طبعاً با والدین خود اصطکاک پیدا می کند.

۵- گرایش انتقادی: اعضای خانواده از گرایش های انتقادی نوجوان نسبت به آنها ناراحت و منزجر می شوند و این امر به ایجاد اصطکاک خواهد انجامید.

۶- تعداد اعضای خانواده: در خانواده های متوسط یا دارای ۳ یا ۴ فرزند بیش از خانواده های کوچک یا بزرگ اصطکاک پیدا می شود. در خانواده های بزرگ یا پر جمعیت والدین اصطکاک را تحمل نکرده و در خانواده های کوچک نیز بسیار سهل گیرند و نوجوانان سرکشی نشان نمی دهند.

۷- رفتار ناپخته: والدین غالباً فرزند خود را که در درس و کارهای مدرسه پیشرفت مطلوب ندارد یا از مسئولیت ها شانه خالی می کند تنبیه می کنند و این امر موجب نفرت نوجوان از والدین می شود.

۸- بی‌اعتنایی به منسویین: والدین از اینکه نوجوان، خویشاوندان و منسوبان خود را خوب تحویل نمی‌گیرد یا از آنها انتقاد می‌کند شدیداً ناراحت شده و این امر به اصطکاک و تعارض میان آنها می‌انجامد. (شعاری نژاد، ۷۱، ۱۰۰)

دکتر کاشانی معتقد است تفکیک جغرافیایی حوزه‌های کار و سکونت، ناپدید شدن پدیده همسالگی، تأثیر تلویزیون، وجود مادران شاغل و متخصصان مسئول مراقب از اطفال، همه اینها به ایجاد شکاف بین دنیای کودکان و بزرگسالان کمک کرده‌اند. او معتقد است در جامعه‌شناسی خانواده به علت دگرگونی ساختار خانواده‌ها در عصر کنونی بخشی از مباحث مربوط به چگونگی شکاف آرمانها و الگوهای مورد عمل بین فرزندان و والدین آنها و همچنین تأثیر محیط اجتماعی در انگیزه‌های اجتماعی آنان شده است. کاشانی، دین و مذهب اعضای خانواده، نوع معیشت و اقتصاد خانواده، میزان تحصیلات والدین، تعداد فرزندان، میزان توجه والدین، شرایط اجتماعی و محیطی خانواده و نوع آن را مؤثر بر تکوین شخصیت کودک دانسته و در استمرار یا شکاف میان ارزش‌های کودکان با خانواده مؤثر می‌داند. (کاشانی، ۷۵، ۹۲) شهلا کاظمی پور می‌گوید: در قدیم رابطه استاد شاگردی بین والدین و فرزندان برقرار بود بدین معنی که فرزندان از والدین خود حرفه‌ها می‌آموختند لذا فرزندان از هر حیث خود را وابسته به والدین خود می‌دانستند اما اینک فرزند از والدین خود تحصیل کرده‌تر بوده و با مشاغل و حرفه‌های گوناگون با روشها و متدهای علمی آشنا می‌گردد در نتیجه آن رابطه استاد- شاگردی دیگر برقرار نبوده و فرزند احساس بی‌نیازی کمتری به والدین خود می‌نماید و از آنجائیکه برخی از وظایف خانواده در جامعه سنتی اینک به نهاد آموزش و پرورش محول شده و نهاد آموزش و پرورش همانند نهاد خانواده در جامعه سنتی ما قادر به انتقال فرهنگ

وارزشها نمی‌باشد لذا بین والدین و فرزندان و نوجوان و جوان با دیگر اعضای جامعه گسست و شکاف بوجود آمده است. لذا امروزه هم کارکردهای نهاد خانواده و هم نهاد آموزشی منفی شده است و این امر بر دامنه شکاف و گسست بین نسلها افزوده است. (کاظمی پور، ۵، ۷۹)

در مورد فرایند استقلال فرزندان و تشکیل زندگی مستقل و تأثیر آن بر شکاف نسلها سوسن سیف معتقد است: وابستگی متقابل والدین و فرزندان از ضروریات اولیه اجتماعی شدن به شمار می‌رود. این گونه وابستگی برای موفقیت والدین در اجرای وظایف رشدی خانواده و برآورده شدن انتظارات والدین و فرزندان ضروری است. فرزندان برای پذیرفتن تجویزات والدین و وابستگی به آنها در شرایط گوناگون زندگی، نیاز به محبت والدین دارند، ولی زمانی که فرزندان، دوره نوجوانی و بلوغ را پشت سر می‌گذارند و توانایی و تحرک جسمی آنها برای ورود به صحنه زندگی مستقل و دور از خانواده به حد کفایت می‌رسد، این رشته وابستگی، سست می‌شود و از آن پس فرزندان بایستی خود را از جهت انتقال به دوره بزرگسالی، استقلال داخلی و پدر یا مادر شدن آماده کنند. هنگامی که نوجوانان برنامه جدایی از خانواده و تشکیل زندگی مستقل را طرح ریزی می‌کنند، از لحاظ اجتماعی، و از نظر ورود به دوره بزرگسالی دچار بحرانهایی می‌شوند که نه تنها باعث سست شدن رشته وابستگی می‌شود، بلکه به گسستن آن و احتمالاً پیدایش تضاد میان والدین و فرزندان می‌انجامد. سیف معتقد است به طور کلی وجود شکاف بین دو نسل والدین و فرزندان مورد تأیید قرار گرفته و وابستگی بین آنها نیز همیشه برقرار است، ولی زمان و اندازه این وابستگی مربوط به نوع ارتباطی است که فرزندان با خانواده‌های خویش برقرار ساخته‌اند. هرگاه وابستگی والدین و فرزندان، شدید باشد، دوره جدا شدن

فرزندان با اشکال مواجه می‌شود. سیف نتیجه می‌گیرد که میزان آمادگی والدین برای استقلال بخشیدن به زندگی فرزندان خویش و وابستگی متقابل فرزندان و والدین، مشکلاتی را که نتیجه جدا شدن فرزندان از محیط خانواده به وجود آمده است از بین می‌برد و به زندگی مستقل آنان رونق می‌بخشد. (سیف، ۶۸، ۱۸۴)

هنگامیکه از روابط والدین و فرزندان سخن به میان می‌آید برخی از اندیشمندان چگونگی این ارتباط را با گذشت زمان و نوع مکان زندگی فرد پیوند می‌دهند. این دسته جوامع را برحسب دوره‌های مختلف تقسیم‌بندی کرده و برای هر دوره‌ای نوعی از روابط را ترسیم نموده‌اند یکی از این تقسیم‌بندیها تقسیم‌بندی «مارتین سگالن» است که نوع روابط والدین و فرزندان را در جوامع پیش‌صنعتی و صنعتی مشخص می‌کند. «سگالن» معتقد است اگر در جوامع پیش‌صنعتی کودکان شانس زنده ماندن داشته باشند همزمان در گروههای خانگی والدین و والدین بزرگ خود تربیت و تغذیه شده و در معرض فرآیند جامعه پذیری قرار می‌گرفتند حتی اگر نسل‌های مختلف در زیر یک سقف نمی‌زیستند. رابطه بین والدین و فرزندان اندکی خشن بود و در مقابل، رابطه بین والدین بزرگ و نوه‌ها، با سازگاری و عطف بیشتر، آن را جبران می‌کرد. رابطه نوع دوم نشان دهنده موقعیت واقعی فرزندان در قبال بزرگسال بود زیرا در جامعه‌ای فاقد هر نوع نظام رفاه اجتماعی و حمایت از سالمندان، داشتن فرزند دقیقاً همان عوایدی را در پی می‌آورد که امروزه تشکیلات خدمات اجتماعی به ارائه آنها همت گماشته‌اند. رابطه غالباً خاص بین نوه‌ها و والدین بزرگ همانا نماد پیوستگی بین نسل بود و انتقال ارزش‌ها را تضمین می‌کرد. سواد آموزی نیز برعهده برادران و خواهران بزرگتر قرار می‌گرفت که معمولاً با فرزندان کوچک تفاوت سنی بسیار داشتند در این وظیفه مستخدمان و کارگران

مزرعه نیز مشارکت داشتند. نگهداری کودک مسئولیتی همگانی بود و این نیز وسیله دیگری برای انتقال ارزش‌های اجتماعی تلقی می‌شد. به اعتقاد «آریه» بیشترین سهم در فرایند جامعه پذیری کودکان در جامعه پیش‌صنعتی را نه خانواده، بلکه محیطی با اجزاء پراکنده اما از نظر فرهنگی همگون برعهده داشت که هنجارها، آداب و ارزشهای نسل قدیمی‌تر را باز می‌آفرید. این وضعیت هم نقش خانواده را به حداقل تقلیل می‌داد و هم نقش جامعه را بسیار مبهم باقی می‌گذاشت. همچنانکه کودکان بزرگتر می‌شدند می‌توانستند عمل دفع خود را کنترل کنند و نحوه سخن گفتن و این سوی و آن سورتن را می‌آموختند، دنیای ایشان تدریجاً به فضای بیرون از خانوار و تا حد جامعه روستایی گسترش می‌یافت اما تا مرز کلیت جامعه پیش‌نمی‌رفت. بنابراین می‌توان گفت که حتی در ادوار پیش‌صنعتی نیز خانواده هرگز فرایند تربیت و جامعه‌پذیری کودکان را در انحصار خود نداشت، بلکه گروه‌هایی کمابیش نهادی همچون گروه همسالان در این عملکردها سهیم بودند، اما وضع در دوره صنعتی متفاوت بود. آنچه را که والدین در دوره کودکی خود فرا گرفته‌اند دیگر نمی‌تواند راهنمای فرزندانشان باشد. «ادوارد شورتر» در ایجاد خانواده نوین فقدان استمرار ارزش‌ها و عقاید در میان کودکان را مشخص می‌سازد، کودکانی که از ایفای نقش به عنوان پاسداران هویت خانوادگی سرباز می‌زنند. براساس تحقیقات (پرچون) بیشترین موارد اختلاف سلیقه بین والدین و فرزندان بر سر موضوعاتی است که به زندگی روزمره و گروه همسالان ارتباط می‌یابند. در سطح سیاسی نیز شکاف در قبال موضوعاتی خاص دیده می‌شد. اما در زمینه مباحث عمده اجتماعی، اختلاف سلیقه دو نسل چندان چشمگیر نبود «ادوارد تامپسون» در کتاب (ایجاد طبقه کارگر انگلیسی) می‌نویسد: هر مرحله در تفکیک تکامل تخصصی صنعتی

ضربه‌ای رانیز به اقتصاد خانواده وارد می‌ساخت و روابط متداول بین زن و مرد و والدین و فرزندان را مختل می‌کرد و شکافی بارز را در بین کار و زندگی پدید می‌آورد. (همان، ۸۸)

«هربرت مید» با مقایسه شرایط دوران بلوغ در «ساموآ» و «مانوس» نشان داده است که در جامعه «ساموآ» تعارضی پدید نمی‌آید، آغاز قاعدگی را مناسکی خاص احاطه نمی‌کرد. بلکه بلوغ، زمان نگرانیهای بنیادین فرهنگی دانسته می‌شد و انواع مناسک، تابوها و شرایطی سرشار از تعارض‌ها را همراه می‌آورد. جامعه غربی هنوز هم تحت تأثیر همان تابوهای مربوط به قاعدگی و بلوغ قرار دارد که در عصر فرهنگ ویکتوریا (۱۹۰۱-۱۸۳۷) رایج بودند. مید در نوشته‌های خود از سه فرهنگ نام می‌برد که در هر فرهنگ یکی از الگوهای روابط والدین و فرزندان حاکم می‌باشد. به گفته مید، در فرهنگ «پسا تمثیلی» آموزش کودکان عمدتاً توسط والدین صورت می‌گیرد اما در فرهنگ «همتا تمثیلی» هم کودک و هم بزرگسال در معرض آموزش توسط همسالان خود قرار گرفته و از فرهنگی مبتنی بر گروه همسالان برخوردار می‌شوند. مید همچنین از فرهنگ «پیشا تمثیلی» نام می‌برد که در آن فرزندان آموزگاران والدین خود هستند. مید بین این سه نوع فرهنگ قابل به تمایز است. در جامعه پساتمثیلی، گذشته والدین الگوی آینده هر نسل است. زیرا نسل‌های پیشتر قادر نیستند تغییرات فرهنگی را در ذهن خود پیروانند و در نتیجه، نوعی احساس حاکی از تغییر ناپذیری و ثبات رابه اعقاب خویش القا می‌کنند. در فرهنگ‌های همتا تمثیلی، نسل‌های قدیمی‌تر با تعیین شیوه و محدودیت‌های بیان تمثیلی در رفتار جوانان تسلط عملی خود را حفظ می‌کنند. در اینگونه جوامع، رواج هر الگوی تازه ابداع شده از سوی جوانان مستلزم پذیرش آن توسط سالمندان است. مید در فرهنگ

پیشاتمثیلی مدعی است که فرزندان آموزنده بزرگسالان می‌باشند. (همان، ۲۰۰).
 اگر بخواهیم به جستجو پیرامون شکاف نسل‌ها بر اساس نظریات مید
 پردازیم خواهیم دید که پدیده شکاف نسل‌ها در الگوی سوم مید (فرهنگ پیشا
 تمثیلی) دیده نمی‌شود چرا که تعارض و کشمکش بین والدین و فرزندان دیده
 نمی‌شود.

«سگالن» در پاسخ به این سؤال که بالاخره ارزش‌های والدین و نوجوان،
 تعارض با هم پیدا می‌کنند یا تعادل می‌گوید: روابط بین والدین و فرزندان به مشارکت
 نوجوانان در زندگی خانوادگی، نقش آنان در تصمیم‌گیری در خانواده، کمک به
 کارهای خانه و ارتباطات، موازنه معقول بین جهان شخصی و خصوصی آنان و
 درجه‌ای معقول از اندرکنش با سایرین بستگی دارد. این مسایل می‌توانند با
 پیچیدگیهای بیشتری همراه شوند. زیرا آن هنگام که فرزندان به سن بلوغ می‌رسند.
 والدین مسن‌تر شده‌اند و روابط بین خود آنها نیز ممکن است در مرحله‌ای بحرانی
 قرار گرفته باشد. چه بسا پدر و مادر درباره الگوهایی که مایلند به مرحله اجرا
 درآورند و نیز در مورد هنجارهایی که خود پذیرفته‌اند هنگام ارائه آنها به فرزندان
 ناچار می‌شوند آنها را به وضوح تنظیم و تدوین کنند خود گرفتار اختلاف سلیقه
 باشند. ممکن است در این مرحله معلوم شود که ارزش‌های هر یک از آنان، که
 محصول فرآیند جامعه‌پذیری خود او بوده به مراتب بیش از آنچه که قبلاً تصور
 می‌شده با هم تفاوت دارند. واقعیت آن است که هر چه تفاوت منشأ و پیشینه
 اجتماعی زن و شوهر بیشتر باشد، بروز تضاد شدید والدین با یکدیگر، و بین والدین
 و فرزندان محتملتر خواهد بود. (همان، ۲۲۳)

منابع و مأخذ:

- ۱- احمدی، سید احمد. روانشناسی نوجوانان و جوانان، انتشارات مشعل، ۱۳۷۵.
- ۲- توسلی، غلام عباس. عوامل اجتماعی تعلیم و تربیت، فصلنامه تعلیم و تربیت، سال شانزدهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۹.
- ۳- تیموری، کاوه. بررسی و مقایسه نظام ارزشهای پسران و پدران و عوامل مؤثر بر آن. پایان نامه کارشناسی ارشد به راهنمایی محمد عبداللهی، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۷.
- ۴- ربانی، رسول. جامعه‌شناسی جوانان، آوای نور، چاپ اول: ۱۳۸۰.
- ۵- سگالن، مارتین. جامعه‌شناسی تاریخی خانواده، ترجمه: [حمید الیاسی]، نشر مرکز، تهران، چاپ اول: ۱۳۷۰.
- ۶- سیف، سوسن. تئوری رشد خانواده، انتشارات دانشگاه الزهراء، چاپ اول: ۱۳۶۸.
- ۷- شعاری نژاد، علی اکبر. روان‌شناسی رشد ۲ (نوجوانی و بلوغ)، انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ سوم: ۱۳۷۱.
- ۸- شیخی، محمد تقی. عوامل مؤثر بر تغییرات ارزشی - هنجاری و فاصله نسل‌ها، فصلنامه فرهنگ عمومی، شماره شانزده و هفده، پاییز و زمستان ۱۳۷۷.
- ۹- قنادان، منصور و دیگران. جامعه‌شناسی (مفاهیم کلیدی)، انتشارات آوای نور، چاپ اول، پاییز ۱۳۷۵.
- ۱۰- کاشانی، مجید. جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ اول: مهر ۱۳۷۵.
- ۱۱- کاظمی پور، شهلا. شکاف در انتقال فرهنگی، روزنامه انتخاب، شماره ۵۳۷، ۷۹/۱۲/۲۴.

12-Family, caituer and the Generation gap: A communication Model By Dr.Amin Azimi, July- sept 1998.